



گفت و گو با محمود متوسل تهیه کننده برنامه درس های از قرآن

تبلیغ چهره به چهره

محمود متوسل

جواد کلهر

نوجوانی که روزگاری پای درس های آقای قرائتی حاضر می شد و در هیچ شرایطی این جلسات را از دست نمی داد؛ حتی فکرش را هم نمی کرد که روزی داماد استادش خواهد شد و تهیه کننده برنامه درس های قرآنی او را در سطحی وسیع برعهده خواهد گرفت. این بار بنا را بر آن گذاشتیم تا خصوصیات فردی و اخلاقی استاد را از زبان کسی دیگری بشنویم و سال ها حضور مستمر و تأثیرگذار متوسل در کنار آقای قرائتی بهانه ای شد تا با او به صحبت بنشینیم.

مجموعه نشریات قرآنی
Bimgo



شخصیت اصلی ایشان، مرتبط با تحصیلات حوزوی نیست؛ بلکه وجه معلمی اوست. یعنی او به عنوان یک معلم قرآن و کسی که در راه تعلیم و تبلیغ دین بیشترین وقت و فرصت را گذاشته، شناخته شده است

آشنایی شما با آقای قرائتی از کجا و چه زمانی شکل گرفت؟

ایشان پیش از انقلاب در برخی مساجد قم برنامه داشت. برای ما به عنوان محصل خیلی جالب بود وقتی که می دیدیم یک روحانی با گچ و تخته درس می دهد. در آن زمان حس می کردم که نوع بیانش از مسائل دینی با دیگران تفاوت چشم گیری دارد. این گونه نبود که پای تخته مثلا به منبر برود بلکه مسائل دینی را از منظر دیگری عنوان می کرد. بهترین کلام این که معلمی بود در لباس روحانی با شیوه های کاملاً ابتکاری و اگر با همین تخته هم بر سر کلاس درس و مدرسه حاضر می شد؛ نوع گفتارش با سایر معلم ها متفاوت بود. من تا آن جا که وقت اجازه می داد در سر کلاس هایش حاضر می شدم. پدرم گاهی می آمد و توصیه و سفارش زیادی به من می کرد که در کلاس های آقای قرائتی حضور بیایم. به مرور جذب آن جلسات شدم. البته ارتباط مستقیم با ایشان نداشتم چون به هر حال شرایط سنی ام این اجازه را نمی داد. طلبه هم نبودم بلکه به عنوان یک علاقه مند در محضر استاد حاضر می شدم. به علاوه، پدر ایشان با پدر من و عموهایم به خاطر همکاری بودن ارتباط و مرادوه داشتند. پدر ایشان - مرحوم حاج علی نقی قرائتی - از بازاریان خوش نام کاشان بود که نج و کرک و پشم و ابریشم و سایر لوازم فرش بافی می فروخت. پدر من هم همین شغل را داشت و این همکاری منجر به رفت و آمدهای خانوادگی شده بود. در آن زمان گاه اتفاق می افتاد که پدر ایشان از کاشان حرکت می کرد و در قم به حجره پدر یا عموی من سبری می زد. آقای قرائتی هم برای دیدن پدرش به حجره پدر و عموهای من رفت و آمد داشت.

این آشنایی و مرادوات در نهایت منجر به این شد که شما داماد ایشان بشوید. از آن روزگار چه خاطره ای در ذهن تان دارید؟

در سال ۱۳۶۱ پس از اخذ دیپلم وارد حوزه شدم. دو سالی از مدت حضور من در حوزه گذشته بود و در سنین ۲۱ یا ۲۲ سالگی بودم که پدرم گفت: «حال که تکلیف روشن شده و به سن ازدواج هم رسیده ای خوب است برای این امر خیر حرکتی صورت دهیم.» من هم در جواب ایشان سکوت کردم و به نوعی تمایل خود را برای ازدواج اعلام کردم. مواردی مطرح شد که چون در استخاره جواب مثبتی حاصل نشد؛ قسمت نبود تا این که پدرم عنوان کرد آمادگی داری که به خواستگاری دختر آقای قرائتی برویم؟ و با مشاهده تعجب من ادامه داد: «ما سال هایت که خانواده آن ها را از نزدیک می شناسیم. تجارت و داد و ستد با خانواده آن ها داشته ایم و این موضوع بسیار مهمی است. به علت این شناخت بیست ساله است که این پیشنهاد را به تو کردم. اگر صلاح می دانی این کار را انجام دهیم. اول تلفن می زنیم، اگر زمینه فراهم شد، اقدامات بعدی را انجام می دهیم.»

پدرم زنگ زد و آقای قرائتی را از موضوع باخبر کرد. سپس زمینه ای فراهم شد و ما به تهران آمدیم. ایشان به من گفت: «فکر می کنی به دلیل این که نامی و چهره ای در تلویزیون دارم می خواهی این وصلت اتفاق بیفتد؟ در کل هدف از تشکیل خانواده و زندگی چیست؟» من هم جواب دادم که شناخت کاملی از شما و خانواده تان نداشتم. پدرم پیشنهاد این وصلت را مطرح کرد. چون شناخت کافی نسبت به خانواده شما داشت من هم استقبال کردم. گفت: «به چه منظور استقبال کردی؟» گفتم: «به هر حال من و شما هر دو روحانی هستیم؛ ضمن این که سبک و روش کار شما را می پسندم و من هم مثل شما می خواهم روحانی موفق باشم. همه این ها امتیاز است. شما پسر ندارید، اگر این ازدواج صورت بگیرد؛ امیدوارم بتوانم مثل یک فرزند پسر در خدمت شما باشم.»

حاج آقا مثالی زدند که من به سه تا دو ریالی بند هستم. ممکن است با یک دو ریالی از صدا و سیما زنگ بزنند و بگویند دیگر برنامه درسی هائی از قرآن اجرا نخواهد شد و برنامه نخواهی داشت. با یک دو ریالی دیگر زنگ بزنند که شما از این ساعت نماینده ولی فقیه در نهضت سوادآموزی نیستی و با آخری آن هم زنگ بزنند و بگویند این پاسدارانی که دور شما هستند همه بروند. آن وقت من به قم برمی گردم و مثل یک طلبه عادی زندگی ام را ادامه می دهم. آن زمان فکر نمی کنی که شکست خورده ای؟

گفتم: «من اصلاً برای این صحبت ها حسابی باز نکرده ام. این که شما در تلویزیون برنامه ای داشته باشید یا نه بجزای من فرق چندانی ندارد؛ در نهضت سوادآموزی هم همین طور. اگر شما در قم هم زندگی می کردید؛ من همین اشتیاق را نسبت به پیشنهاد پدرم در وصلت با خانواده شما داشتم.» ایشان وقتی احساس کرد در بیان آن چه که می گویم صادق هستم؛ عنوان کرد اجازه بدهید که به اتفاق خانواده بررسی ای بکنیم و پس از آن به شما جواب خواهم داد.

دو ماه طول کشید تا این که به پدرم تلفن کرد و خبر داد استخاره کرده و جواب خوبی آمده است. تابستان همان سال در مشهد بودیم که یکی از دوستان پدرم وقتی به دیدن ما آمد؛ خبر داد که آقای قرائتی با خانواده در مشهد به سر می برند. آدرس آن ها را گرفتیم و برای آن که از حال شان خبیردار شویم به ملاقات شان رفتیم. آقای قرائتی وقتی ما را دید گفت: «همان طور که قبلاً هم گفته ام جواب استخاره خوب بود؛ بهتر است همین جا عقد را بخوانیم.»

گفتم: «حاج آقا این جا که جای عقد خواندن نیست. این مراسم شرایطی دارد.» او گفت: «خانواده من الان این جا هستند. به لحاظ مالی نیز اشکالی در این کار نیست.» گفتم: «به هر حال انتظاراتی در خانواده ها هست که اگر اجازه بدهید به وقتش این کار صورت پذیرد.» گفت: «مانعی ندارد.» بعد هم من با دختر ایشان کمی صحبت کردم و قرار عقد ما به بازگشت از تهران موکول شد. پس از این که مراجعت کردیم مقدمات کار فراهم شد و ازدواج ما صورت گرفت. شاید باور نکنید؛ ولی این ازدواج به صراحت و روانی و سادگی خاصی شکل گرفت.

صراحت و سادگی به چه منظوری؟

مهریه من یا مشورت با آقای قرائتی شامل ۱۴ سکه بهار آزادی و یک سفر حج تمتع بود. سفر حج را آقای قرائتی به مهریه اضافه نکرد و گفت: «دختر من تا پایان زندگی زناشویی خود نه با مهریه مستطیع می شود و نه این که کسب و درآمدی دارد که مستطیع بشود. دوست دارم بچم به سفر خانه خدا مشرف شود. این را در مهریه قید می کنم تا همسرش او را به سفر حج بفرستد.» ما هم قبول کردیم. پدرم بدون اطلاع ما نام من و همسر را برای سفر حج ثبت کرد و وقتی که اسامی اعلام شد به ما گفت. کارهای مان را انجام دادیم و به حج مشرف شدیم.

در آن زمان چند سال از ازدواج شما گذشته بود؟

ما در اولین سال زندگی مشترک مان به حج رفتیم. آن زمان خیلی جوان بودیم. الان این کار رسم شده و تشرف جوان ها به حج به وفور انجام می گیرد. آن سال همه از ما سؤال می کردند که چگونه شما با این سن و سال کم به حج آمده اید؟ می پرسیدند شما چه وقت ازدواج کرده اید که اکنون در سرزمین وحی حضور دارید؟ البته این زمینه خوبی فراهم کرد که خواهران من هم در موقع ازدواج این گزینه را در مهریه های خود قید کنند. همه آن ها هم به حج رفتند و همین طور سایر دختران آقای قرائتی هم به حج مشرف شدند.



او هیچ چارچوب و قالبی را نمی‌پذیرد؛ مگر آن که برایش معنایی داشته باشد. به بیان دیگر کمکی به کارش بکند و الا اگر قرار باشد آن چارچوب دست و پا گیر هم بشود؛ آن را خواهد شکست

به یاد دارم هدیه پدرم به همسرم یک تخته قالیچه بود که آن هم بنا بر توصیه آقای قرآنی تبدیل به پول شد و پول آن هم بابت ثبت‌نام در حج عمره هزینه شد. می‌گفت: «این فرش پانزده سال پیش تر برای تو کارایی ندارد ولی ثواب زیارت خانه خدا تا ابد برایت باقی خواهد ماند.» این شد که حج عمره را به قالیچه ترجیح دادیم.

ایشان به مسائل دینی و عبادی عنایت بسیار بسیار خاصی دارد. به من می‌گفت: «آقای متوسل اگر یک زمانی لازم شد که فرش زیر پایت را بفروشی و به سفر حج مشرف شوی؛ این کار را انجام بده. شاید در کشور ایران روحانی‌ای نباشد که به اندازه آقای قرآنی به سفر حج رفته باشد. او هر سال این سفر معنوی را با اشتیاق فراوان انجام می‌دهد. می‌گفت: «پدرم اولین بار مرا از نجف به مکه فرستاد و عاشق زیارت خانه خدا کرد.» قرآنی اگر خودش هم نتواند هر سال به حج برود؛ کسی را به جای خودش می‌فرستد.

با پیشینه‌ای که گفتید به عنوان نزدیک‌ترین شخص به آقای قرآنی، خصوصیات دیگری را که از ایشان می‌دانید بیان کنید؟ شخصیت آقای قرآنی چند وجه دارد که هر کدام از این وجوه با هم متفاوت است. یک جنبه همان است که مثل سایر روحانیان در حوزه علمیه درس خوانده و سطحی از حوزه را گذرانده‌اند. ولی شخصیت اصلی ایشان، مرتبط با تحصیلات حوزوی نیست؛ بلکه وجه معلمی اوست. یعنی او به عنوان یک معلم قرآن و کسی که در راه تعلیم و تبلیغ دین بیش‌ترین وقت و فرصت را گذاشته، شناخته شده است.

پس بالطبع نگاه ما به آقای قرآنی، نگاه به یک معلم و مبلغ است. او معلمی است که شهود و غریزه خود را آزاد گذاشته و ابتداعات جدیدی را در راه تبلیغ دین از خود به جای گذاشته است. آن چه که او را قرآنی کرده همین وجه معلمی‌اش است. البته نه آن معلمی که شیوه‌ای شبیه به دیگر معلمان داشته باشد. او نیامد ببیند که دیگران چه کاری انجام داده‌اند و او هم همان را انجام بدهد؛ بلکه معلمی است که ابتدا حس کرده چه کاری را می‌تواند انجام بدهد یا چه نیازی را می‌تواند برآورده کند و سپس همان کار را کرده است؛ آن هم بدون آن که چارچوب و قالبی برای خودش الگو کند. او هیچ چارچوب و قالبی را نمی‌پذیرد؛ مگر آن که برایش معنایی داشته باشد. به بیان دیگر کمکی به کارش بکند و الا اگر قرار باشد آن چارچوب دست و پا گیر هم بشود؛ آن را خواهد شکست.

یعنی با خصوصیتی که اشاره کردید؛ ایشان یک روحانی پست مدرن‌اند؟

نمی‌توان لفظ پست‌مدرن را با تعبیر و تفسیر امروزی برای ایشان به کار برد. پست‌مدرنیست‌ها افرادی شالوده‌شکن هستند که شالوده‌شکنی‌شان نوعی ناهنجاری در جامعه به وجود می‌آورد.

اگر جنبه‌های مثبت پست‌مدرنیسم را در نظر داشته باشیم؛ آیا می‌توان ایشان را یک روحانی پست‌مدرن به حساب آورد؟

تعبیر خود ایشان چنین است که اگر کسی خط‌شکن باشد موفق است. در زمان جنگ هیچ اتفاقی حاصل نمی‌شد مگر این که یک عده باید از جان و مال و ناموس و فرزند و هر چه داشتند می‌گذاشتند و می‌رفتند تا خط مقدم جبهه، خط دشمن را می‌شکستند تا راه را برای عبور سایرین باز کنند؛ آن هم به قیمت کشته‌شدن خودشان. باید مدام در حال فکر کردن باشیم و ببینیم چه خط و مرزهایی روبه‌روی خود داریم که مانع کار و تلاش ما هستند. این موانع باید شناسایی و از بین برده شوند. در این صورت راه برای آمدن یک عده دیگر هم باز خواهد شد. این حاصل تفکر خط‌شکنانه آقای قرآنی است؛ نه فقط در مقام معلمی که در زندگی شخصی و برخوردهای اجتماعی هم خط‌شکن است.

یک مثال ساده بگوییم: آقای قرآنی هیچ‌گاه جوراب نمی‌پوشد. می‌گوید که پایم را اذیت می‌کند و عادت به پوشیدن جوراب ندارم. در خیلی از مجالس و مجامع ایشان حضور دارد ولی فقط یک نعلین

ساده می‌پوشد. تنها جایی که او را راضی به پوشیدن جوراب کردیم جلوی دوربین تلویزیون بود. به ایشان گفتیم به دلیل این که این جا مخاطب از همه نوع یافت می‌شود؛ ممکن است بعضی از افراد بیننده نوعی نگاه منفی پیدا کنند. این نکته را قبول کردند و به خاطر آن که جواس بینندگان در جایی که درس می‌دهد متوجه موضوع خاصی غیر از درس نباشد؛ حتی انگشتر خود را هم درمی‌آورد.

پس به نوعی به اصول خود پای بند و قائم به ذات است. بله، همیشه با اصول خودش رفتار می‌کند. یک جمله زیبایی هست که تعبیر می‌کند و از آن به زیباترین نمونه کلامی که به درد زندگی انسان‌ها می‌خورد، اشاره دارد:

«گر تکلف نباشد خوش توان زیست

گر تعلق نباشد خوش توان مُرد»

می‌گوید خوش‌زیستن در گرو بی‌تکلفی است. اگر تکلف داشته باشی در طول زندگی‌ات به چیزی اسیر هستی. اگر هم تعلق نداشته باشی به راحتی با این دنیا وداع می‌کنی. آقای قرآنی اسیر هیچ تکلفی نیست و در زندگی خیلی راحت است.

بی‌تکلفی ایشان را از تلویزیون و از نحوه اجرای برنامه درس‌هایی از قرآن نظاره کرده‌ایم؛ ولی بی‌تلفی ایشان چگونه ظاهر می‌شود و چگونه می‌تواند نسبت به عواطف تعلق‌ی نشان ندهد؟

وقتی مواردی در جامعه به صورت هنجار گسترش می‌یابد و مورد قبول عام مردم قرار می‌گیرد؛ بر اساس توافق‌هایی است که به‌مرور زمان در جامعه ما ماندگار تر شده، بدون این که بدانیم فلسفه وجودی پدایش آن‌ها کدام است. در جامعه‌ای که هر حزکتی به همین راحتی با سوء تفاهم‌هایی همراه است؛ این که چگونه آقای قرآنی با توجه به این که قائم به ذات هم هست می‌تواند بی‌تعلق باشد، جای بحث دارد.

وقتی بحث کار و وظیفه‌اش مطرح می‌شود با هیچ کسی شوخی ندارد. حتی با نزدیک‌ترین افرادش هم ممکن است بحث و جدل بکند و از آن‌ها توضیح بخواهد که چرا فلان کار انجام نشده است. ممکن است توجهی برای انجام‌اندان کاری ارائه شود؛ ولی به این راحتی نمی‌پذیرد. بسیار آدم صریحی است و به همین خاطر ممکن است بسیاری از دوستانش یا نزدیکانش رنجیده‌خاطر شوند؛ چون تحمل چنین برخوردهایی را از او ندارند. به همین منظور از کنارش به مرور برانکنده شده‌اند؛ ولی من و امثال من ضمن این که چنین رنجش‌هایی هم برایمان پیش می‌آید؛ صبوری اختیار می‌کنیم و به دل نمی‌گیریم. چرا که می‌دانیم این رفتار ناشی از یک برخورد شخصی یا کینه و انتقام نیست.

ممکن است آقای قرآنی به خاطر تندروی‌ای که کرده هم عذرخواهی بکند. موارد بسیاری اتفاق افتاده است که حتی خودش شماره تلفن فرد مزبور را گرفته و از او عذرخواهی کرده است.

می‌دانیم که این حرکت ناشی از آن درون پاکش است و نه این که خدای ناکرده دعوی شخصی داشته باشد.

اما در خصوص تعلق‌نداشتن که گفتم؛ او بارها این خصوصیت را اثبات کرده است. اگر همین الان به ایشان بگویند باید برای سفری یک ماهه به نقطه‌ای دور دست حاضر شوید و او تشخیص بدهد که باید این سفر برود؛ درنگ نمی‌کند. می‌گوید وظیفه من است

باید مدام در حال فکر کردن باشیم و ببینیم چه خط و مرزهایی روبه‌روی خود داریم که مانع کار و تلاش ما هستند. این موانع باید شناسایی و از بین برده شوند



اگر بتوانیم مفاهیم دین را به‌طور صحیح بیان کنیم؛ طرفداران زیادی خواهد یافت. اعتقاد دارم که تمام مردم دنیا امروز تشنه یادگیری هستند و دین می‌تواند برای همه مردم دنیا حرف‌های تازه و نوی داشته باشد

زندگی می‌کند در همین نکته است. شاید نیمی از سخنرانی‌های آقای قرائتی بدون دعوت است. خودش مطلع می‌شود یا دوستان به او اطلاع می‌دهند. از صاحب مجلس هم می‌خواهد برایش وقت سخنرانی بگذارد. چرا؟ چون احساس می‌کند نیاز است. از این موارد بسیار است. حتی در حوزه هم این کار را می‌کند. نمی‌گوید در شأن من نیست بدون دعوت به آن‌جا بروم. مواردی بوده که رفته و ناراحت هم شده‌اند. زمزمه هم کرده‌اند که شما را دعوت نکرده‌ایم. او هم گفته مهم نیست، اشکالی ندارد. من برای این افراد حرف دارم. اگر هم برنامه‌هایتان را بسته‌اید؛ مهم نیست. بین دو نماز برای مردم حرف می‌زنم و بارها این اتفاق افتاده است. در لحظه بودن‌اش به این معناست که او شرایط و فرصت‌ها را درک می‌کند. نمی‌گوید برای استفاده از این فرصت‌ها به من دعوت‌نامه بدهید؛ بلکه از این فرصت‌ها استفاده می‌کند.

درک آقای قرائتی از شرایط امروزی دین و اجرای مفاهیم دینی در دنیای جدید چیست؟

درک ایشان این است که اگر دین را به‌صورت شفاف و بی‌پیرایه مطرح کنیم؛ طرفداران زیادی پیدا می‌کند. اگر دین را همان‌گونه که خدا و پیغمبر(ص) در قرآن و حدیث گفته‌اند به همان روانی بازگو کنیم؛ خواهان بسیاری خواهد داشت. چون اعتقاد ما این است که این سخنان، بشری نیست. حرف‌های بشری است که عده‌ای از آن شاد و عده‌ای ناشاد می‌شوند. حرف‌های خداوند را همه می‌پذیریم، ولی انتظار داریم راست و شفاف آن‌ها را بشنویم. همان‌گونه که می‌دانید عده‌ای از انسان‌ها این حرف‌ها را آن‌گونه که هست قبول نمی‌کنند. در این‌که این عده عناد می‌ورزند شکی نیست. حتی در زمان پیامبر اسلام(ص) هم این افراد وجود داشتند. نمی‌توانیم عنوان کنیم بی‌توجهی مردم به دین ناشی از ذات بد آن‌هاست. او معتقد است مشکل اصلی در ارائه ناصحیح مفاهیم دینی است. اگر بتوانیم مفاهیم دین را به‌طور صحیح بیان کنیم؛ طرفداران زیادی خواهد یافت. اعتقاد دارم که تمام مردم دنیا امروز تشنه یادگیری هستند و دین می‌تواند برای همه مردم دنیا حرف‌های تازه و نوی داشته باشد.

جالب است بدانید که آقای قرائتی به بیش از سی کشور جهان سفر کرده است. به‌طور معمول سالی دو سفر را در برنامه‌هایش دارد. به هر کشوری هم رفته، موفق بوده و از او دعوت مجدد به‌عمل آمده

و باید بروم. فقط خانواده‌اش را مطلع می‌کند. که من برای انجام کاری رفتم.

آیا این حرکت به هر صورت مسئله‌ای برای خانواده ایجاد نمی‌کند؟

باید به این نتیجه برسد که اهم بر خانواده است. مسئله این است که باید زندگی خانواده تأمین شود. کارهای خانواده را هم در طول چنین سفری برعهده یک فرد. متعمد و مطمئن می‌سپارد. خوب است که از همسرش خاطرهای را این‌جا نقل کنم. ایشان می‌گفت من داشتم پس از به دنیا آمدن اولین فرزندم از بیمارستان خارج می‌شدم که حاج آقا هم از مسافرت برگشت و هر دو با هم به منزل رسیدیم.

حتی برای وضع حمل همسرش که زمان بسیار مهمی است و خانم‌ها دوست دارند که شوهران‌شان در کنار آن‌ها باشند؛ تشخیص داده بود که باید به کارش بپردازد. موارد کار را نیز برای وضع حمل همسرش به یکی از محارم سپرده بود تا وقتی که باز گردد. آیا چنین حرکت‌هایی نشان از عدم تعلق نیست؟

خانواده آقای قرائتی با این خصوصیت چگونه کنار می‌آید؟ البته برای خانم‌ها این مسئله خیلی سخت است. تحمل این روحیه‌ها طاقت‌فرساست؛ ولی آن‌ها تقریباً با این موضوع کنار آمده‌اند و پذیرفته‌اند که اگر مرد خانواده‌شان این گونه است؛ به دنبال تفریح و خوشگذرانی نیست. قرائتی به دنبال انجام وظیفه دینی خویش است. با همه سختی‌ها خانواده‌اش این نکته را پذیرفته‌اند. این احساس را دارند که در کارهای آقای قرائتی آن‌ها هم سهم هستند و همکاری می‌کنند.

از دید من، آقای قرائتی روحیه سیالی دارند. این پویایی و عدم تکرار در "درس‌هایی از قرآن همواره مشهود است. حتی بیان و نوع گفتارش نیز تکراری نیست. به نظر من این یکی از علت‌های جذابیت این برنامه پس از سه دهه فعالیت است. یکی از علت‌هایی که قرائتی را در جایگاه محبوب‌ترین روحانی رسانه نشانده است. این‌که او پربیننده‌ترین قدیمی‌ترین و با ثبات‌ترین برنامه تلویزیونی را اجرا می‌کند؛ نشان از همین جذابیت‌های بصری و آموزشی دارد و دلیل بر سیالی بودن روحیات ایشان نظر شما در این باره چیست؟

این نکته‌ای است که دیگران به آن توجه می‌کنند. نمی‌خواهم بگویم که در لحظه زندگی می‌کند و تابع هیچ قالب و چارچوبی نیست. نکته این‌جاست که دائم به وضعیتش نگاه می‌کند و شرایط را بنا بر وضعیت موجود فراهم می‌کند. نمی‌گوید چون دیروز این مطلب را گفته‌ایم و این کار را می‌خواستیم انجام بدهیم؛ امروز هم باید همین کار را انجام بدهیم. بارها اتفاق افتاده است که قول مصاحبه‌ای در روزی خاص را می‌دهد ولی در همان زمان خبردار می‌شود که در فلان مکان یک تجمع دانشجویی برپا شده است. احساس می‌کند که الان به جای نشستن برای مصاحبه، باید در آن تجمع حضور داشته باشد. قرار را لغو می‌کند و برهانش هم این است که وقت مصاحبه را به بعد می‌توان موکول کرد؛ ولی این تجمع اگر پایان یافت دیگر قابل تکرار نیست. پس رنگ می‌زند، قرار مصاحبه را لغو می‌کند و به آن تجمع می‌رود. مسئله مهم این‌که منتظر دعوت نیست و در مقابل هر دعوتی هم پاسخ مثبت نمی‌دهد. شاید روزانه صد دعوت برای سخنرانی دارد. نگاه نمی‌کند که از طرف چه کسی یا چه نهادی دعوت شده یا موضوع دعوت چیست؛ بلکه نگاه می‌کند که اگر برای این دعوت می‌تواند مفید باشد- حتی اگر یک بچه بسیجی از او دعوت کرده باشد- دعوت را اجابت می‌کند. ولی اگر تشریفات باشد و شخص وزیر هم رنگ بزند؛ محال است قبول کند.

تعبیرش هم این است که من در تمام زندگی‌ام به برای کسی تلفن تسلیم زده‌ام و نه تلفن تبریک. اگر لازم بوده، رفته‌ام و تبریک یا تسلیم گفته‌ام. دنبال تشریفات هم نیستم. این‌که ایشان در لحظه

است. با توجه به این نکته که مخاطب‌های متفاوتی داشته، این موضوع مهمی است.

می‌توان چنین نتیجه گرفت که بیش‌ترین ارتباطی که ایشان برقرار می‌کند خارج از گفتار و کلام است؛ بلکه با نوع رفتار و میمیک صورت، این ارتباط صورت می‌گیرد. حالا وقتی کلام او در جمع غیر فارسی‌زبان‌ها توسط مترجم برگردانده می‌شود؛ پس باید در شخصیت‌اش چیز نهفته‌ای وجود داشته باشد تا بتواند این گونه مخاطبان را جذب کند. به نظر تان این خصلت نهفته چیست؟

آقای قرائتی این موضوع را به صورتی که تبلیغ دین باید چهره به چهره باشد تعبیر می‌کند. تبلیغ به غیر از این، تأثیر چندانی ندارد.

در همین ستاد اقامه نماز، ایشان با عده‌ای از دوستان طلبه مجموعه‌ای تحت عنوان طرح تبلیغی چهره به چهره راه‌اندازی کردند. در شهرهای مختلف آن را گسترش دادند و فعالیت آن‌ها هنوز ادامه دارد. بسیاری از نامه‌هایی که به دفتر ستاد می‌رسد حاکی از الگوبرداری افراد از این طرح است و این در نوع خود بسیار ارزشمند است. شاید غیر فارسی‌زبان‌ها نیز ناخودآگاه با این وجه از شخصیت قرائتی ارتباط برقرار می‌کنند.

نظر آقای قرائتی پیرامون فقه پویا چیست؟

او در مسائل فقهی هیچ پاسخی نمی‌دهد. اگر کسی از او سؤال شرعی بکند؛ می‌گوید من خودم مقدم و از مرجع‌ام سؤال می‌کنم. می‌خواهد به مردم یاد بدهد که از هر کسی مسائل شرعی خودشان را نپرسند، به مرجع تقلیدشان مراجعه کنند. آن کسی که نمی‌داند، صلاح نیست جواب بدهد.

یعنی عمل کرد ایشان یک حرکت نمادین در راه اعتلای سطح فرهنگ دینی مردم است؟

یکی این است که می‌خواهد صادقانه بگوید من پاسخ سؤال شما را

نمی‌دانم. دوم این که یاد بدهد کسی که سؤال شرعی دارد باید به مرجع تقلیدش مراجعه کند.

این نکته را هم در باور دارد که فقه و سایر رشته‌های علوم دینی بدون فهم درست و صحیح از قرآن و تفاسیر آن به پویایی نخواهد رسید.

خیلی تأکید دارد که در حوزه‌های علمی به همان میزان به فقه به‌عنوان یک رشته کلاسیک توجه شود تا کسانی که برای فقه تربیت می‌شوند؛ شناخت بالایی از مفاهیم قرآنی داشته باشند.

راستی در برنامه درس‌هایی از قرآن چه همکاری‌ای با آقای قرائتی داشتید؟

از سال ۷۷ تا امروز مسئول برنامه درس‌هایی از قرآن و به‌نوعی تهیه‌کننده آن هستم. نوارها تا مراحل پایانی و قبل از بخش تحت نظارت بنده است. ضبط برنامه‌ها هم برعهده خودمان است.

چه مسائلی و مشکلاتی در موقع ضبط این برنامه‌ها وجود داشته است؟

بعضی از مردم توجیه نیستند و انتظار دارند که آقای قرائتی کل زمان برنامه را به صحبت پیرامون مسائل آن‌ها سپری کند. در صورتی که وقتی او جلوی دوربین تلویزیون قرار می‌گیرد؛ مخاطب میلیونی دارد. آن چند نفر مخاطب نمادین هستند؛ ولی طرف صحبت آقای قرائتی کل مردم ایران است. این یکی از مشکلات بزرگی است که هنوز هم با آن مواجه هستیم.

در طول این ده سال کوشیده‌اید چه تفاوت‌هایی را در برنامه ایجاد کنید؟

سعی می‌کنیم نکاتی که به هر حال تابع آن شرایط بوده و بنا بر ضرورت توسط آقای قرائتی بیان شده و مناسب تلویزیون نیست از برنامه حذف شود.

این حذف‌ها را خودتان انجام می‌دهید؟

بله، خود من انجام می‌دهم. ایشان اختیار تام به بنده داده است. در طول این ده سال در یک مورد نیز کوتاهی نکرده‌ایم.

نکته دیگر این که ما براساس آن برنامه سؤالات مسابقه‌ای را مطرح می‌کنیم که در پایان هر برنامه بر صفحه تلویزیون آشکار می‌شود. این مسابقه بیش از یک میلیون عضو دانش‌آموز دارد. «مؤسسه ترویج فرهنگ قرآنی تربیت» انجام این مسابقه را برعهده دارد. جوایز آن هم توسط مردم خیر و صدا و سیما تأمین می‌شود.

در آینده چه تحولاتی مدنظر شما است تا به جذابیت بیش‌تر برنامه کمک کند؟

هنوز قالب اصلی این برنامه به‌رغم گذشت سه دهه عوض نشده و کماکان از جذابیت خوبی در جامعه برخوردار است. آقای قرائتی است و یک تخته. هیچ نشانه دیگری وجود ندارد. نه موسیقی متن دارد و نه میان‌برده. بارها خواسته‌ایم از افکت‌های تصویری یا وله استفاده کنیم، به سازمان هم پیشنهاد داده‌ایم؛ ولی آقای قرائتی این تغییر را نپذیرفت. گفت: «برنامه من محتوا و سادگی دارد. این سادگی را از برنامه من نگیرید.» حتی می‌خواستیم به جای تخته از وایت‌برد استفاده کنیم ولی قبول نکرد. گفت: «همین تخته و گچ برای کار من مناسب‌تر است.» خیلی تلاش کردیم در نوع اجرای آن دخل و تصرفی صورت دهیم و برنامه را امروزی‌تر کنیم؛ ولی با ممانعت جدی ایشان روبه‌رو شدیم. درخواست‌شان این بود تا برنامه را از روند ساده‌ای که سه دهه پیش شروع شده، خارج نکنیم.

می‌خواهد مخاطبش غیر از او و تخته هیچ چیز اضافی‌ای نبیند. جالب است اگر در جایی دیگر هم سخنرانی داشته باشد تماس می‌گیرد تا تخته را برایش بفرستند. می‌گویم: «خاج آقا آن‌جا وایت‌برد هست؛ از آن استفاده کنید.» ولی ایشان پاسخ می‌دهد من کارم فقط با تخته و گچ پیش می‌رود، ما هم طبق دستور همان تخته را برایش می‌فرستیم. ■



خاطرات کوتاه آقای قرائتی

ذهن سیال

سه دهه حضور در رسانه ملی قرائتی را به یک مجموعه کامل یاد و خاطره بدل کرده است. هر هفته میهمان منزل مردم شدن این حُسن را دارد تا بتوانی از گذر زمان بهترین و آموزنده‌ترین خاطرات خود را به مخاطبات هدیه کنی و شیوه تدریس منحصر به فرد او چنین است که می‌تواند به راحتی و با بیانی شیرین تمثیل‌ها و خاطرات خود را بازگو کند. قرائتی یکی از محبوب‌ترین و ماندگارترین روحانیان رسانه‌ای در ایران است. این محبوبیت حاصل سادگی گفتار اوست یعنی جذب مخاطبش به سادگی است.

ارتباط بیانی و تصویری او اثرگذارترین نوع اجراهای تلویزیونی است. سه دهه زمان کمی نیست و او از این فرصت برای رسیدن به مقبولیت عامی که امروز شاهد آن هستیم به بهترین وجه ممکن استفاده کرده است. قرائتی روحانی متفاوتی است. گنج و تخته و تدریس او با آن که از شیوه آموزشی روز فاصله دارد ولی هنوز هم جذاب است و این را می‌توانی به وضوح از آمارهای بیننده برنامه‌هایش ببینی. از بین خاطرات جالب او به گزیده تعدادی را انتخاب کرده‌ایم این خاطرات پیرامون مواردی است که او در جلسه‌های درسش به آن‌ها اهمیت فراوانی می‌دهد. موضوع‌هایی نظیر، وقت‌شناسی، نظم در کارها، نماز، علم و دانش و ... که آن‌ها را با هم می‌خوانیم.

مطالعه با تمام وجود

از مرحوم علامه محمدتقی جعفری شنیدم که فرمود: در نجف اشرف مشغول به مطالعه بودم. فتیله چراغ نفتی در حین مطالعه بالا آمده و دود زده بود. دود همه اتاق را گرفت و به خارج از اتاق سرایت کرد. طلبه‌های دیگر این منظره را دیده و برای خاموش کردن آتش‌سوزی احتمالی به اتاقم هجوم آوردند. در را باز کردند و مرا مشغول مطالعه دیدند. وقتی از اتاق بیرون آمدم تازه فهمیدم چه خبر شده؟ ولی چون غرق مطالعه بودم چیزی متوجه نشدم.

اهمیت نماز

آیت‌الله مصباح یزدی گفتند در فرانسه، پرفسور مسلمانی را دیدم. از او پرسیدم چگونه به اسلام اعتقاد پیدا کردید؟ او گفت از یکی از جاده‌های کشور الجزایر عبور می‌کردم. کنار جاده شخصی را دیدم که خم و راست می‌شد. ماشینی را متوقف کردم و از او پرسیدم این چه کاری است که می‌کنی؟

گفت: من فردی مسلمانم. این یکی از فرائض دین اسلام است که من انجام می‌دهم. گفتم: در این بیابان و آن هم تک و تنها چه مفهومی دارد؟

گفت: خدا همه جا هست. این حرف‌های بود که سرا وادار کرد نسبت به دین اسلام تحقیقات میسوطی انجام بدهم و لطف خداوند هم شامل حال من شود و مسلمان شوم.



جایگاه کتاب سال اول

شخصی کتاب‌خانه‌ای بزرگ داشت. بالای همه کتاب‌ها کتابی را در جعبه‌ای گذاشته بود. هر کسی که می‌آمد و این کتاب‌خانه را می‌دید می‌خواست بدانند در داخل آن جعبه چه کتابی وجود دارد. هر کس به تصور خود تحلیلی از کتاب داخل جعبه داشت تا این که در آخر کسی از او پرسید: این چه کتابی است که آن را این قدر محترم داشته‌ای؟ آن شخص پاسخ داد: این کتاب سال اول است. اگر این کتاب را نمی‌خواندم و یاد نمی‌گرفتم به طور حتم موفق به خواندن بقیه کتاب‌ها نمی‌شدم.

وقت شناسی

وقتی حضرت امام خمینی (ره) را به ترکیه تبعید کردند چون می‌ترسیدند در هواپیما دست به افشاکاری بزنند، ایشان را سوار هواپیمای لجستیک کردند. امام هم از فرصت استفاده کافی برد و نوب صحبت را با خلبان باز کرد. وقتی به ترکیه رسیدند، امام را در اتاقی محبوس کردند. حتی اجازه نمی‌دادند ایشان پرده اتاق را کنار زده و از نور آفتاب استفاده کنند. نگرهبانی را هم بر ایشان گماردند. امام، از این فرصت هم بهره کافی را برد و باب گفت‌وگو را با آن نگرهبان ترک زبان باز کرد.

عجیب این نکته است که امام در همان اتاق تاریک و در طول یک‌سال دو جلد تحریر الوسیله را نوشت.

اعتبار خواندن

یکی از استادان حوزه علمیه قم می‌گفت: به طلبه‌ای گفتم: دیروز کجا بودی؟ که در جلسه درس حضور نداشتی؟ گفت: کار داشتم. پاسخ دادم: پس تو هر وقتی که کار نداری بی تحصیل و کلاس می‌آیی؟

نظم

در زمان رژیم گذشته قرار ملاقاتی با شهید بهشتی گذاشتم و به خاطر آن که بتوانم بیش از زمان ملاقاتم با او صحبت کنم ده دقیقه زودتر سر قرار حاضر شدم. ایشان تا مرا دید فرمود: قرار من با شما در ساعت ۴ بود الان ده دقیقه به چهار است. شما تشریف داشته باشید، من ده دقیقه دیگر برمی‌گردم.

جلد قرآن با شرح و تفسیر
 تفسیر امام جعفر صادق علیه السلام که مستحکم است به خود
 دیده مرحوم سید شهاب الدین صاحب کتاب فرهنگ
 آلبان احسان است. وقتی این کتاب را مطالعه می‌کنید
 می‌کنید پادشاه حجاز مجلسی توفیق می‌دهد و از
 طایفه اهل تسبیح برای جانشینان ایشان وصیت
 می‌کند و وقتی سید ابان مجلسی می‌شود و از آن
 به شاه هدیه می‌دهد شاه هم قرآن را از او
 می‌پوشد.
 سید ابان می‌گوید: تو مشرک داری شاه می‌پوشد
 چرا که با حق می‌دانی آن که شاه را
 قرآن را کنار خود و دست‌ها ساخته شده است
 را بر سینه‌ی بی‌شمار کاروانی شاه می‌پوشد.
 نظر از رسیدن آن حضرتی کلام آن است
 نه قصور و فری دیگری سیدم چرا که می‌پوشد
 پس چرا اهل آن خاطر رسیدن شرح بی‌سراسری
 مشرک می‌دانی؟